

# هیتلر نشئه: چگونه نازی‌ها با سوء مصرف مواد مخدر مسیر تاریخ را عوض کردند

## ریچل کوک

درآمد: روایت شگفت‌انگیز نورمن اولر، نویسنده‌ی آلمانی، از اعتیاد به مت‌آفتامین در زمان رایش سوم، دانسته‌های ما از جنگ جهانی دوم را زیر و رو می‌کند. آیا امکان داشت ارتش نازی بدون استفاده از مواد مخدر تا این اندازه در جنگ‌ها موفقیت کسب کند؟

نورمن اولر، نویسنده‌ی آلمانی، در طبقه‌ی آخر یک مجتمع آپارتمانی قرن نوزدهمی در ساحل جنوبی رودخانه‌ی شپری در کروزربرگ برلین زندگی می‌کند. از این منظر گسترده می‌شود دو برلین مختلف را از هم تمیز داد، یکی در حال گسترش و سرزنده، و دیگری مثل یک شب و بی‌رنگ. در سمت چپ ما، پل پر رفت‌وآمد اوبرباوم قرار دارد، جایی که در زمان جنگ سرد محل ایست-بازرسی بود و آن طرف‌تر طولانی‌ترین قسمت به جا مانده از دیوار برلین. درست در مقابل ما هم ساختمان بزرگ **یونیورسال میوزیک** است که در زمانی نه چندان دور انبار تخم مرغ آلمان شرقی بوده است.

عنوان کتابی که با اولر در باره‌اش صحبت می‌کنم «حمله‌ی ویرانگر» - یا «مست و خراب» - است<sup>۱</sup> که داستان شگفت‌انگیز و ناگفته‌ی رابطه‌ی رایش سوم (هیتلر) با مواد مخدر از جمله کوکائین، هروئین، مُرفین و بالاتر از همه مت‌آفتامین یا همان شیشه را آشکار می‌کند. گزارش اولر تأثیر آنها را نه تنها بر آخرین روزهای زندگی «پیشوا» (لقب هیتلر) و هنگام عقب‌نشینی به آخرین سنگرهایش، بلکه در زمان فتح پاریس توسط **ارتش نازی** در سال ۱۹۴۰ نمایان می‌کند. او نشان می‌دهد که هیتلر به معتادی تمام‌عیار با رگ‌هایی از بین رفته تبدیل شده بود. این اثر سال گذشته در آلمان منتشر و پرفروش‌ترین کتاب شد؛ تا کنون به هجده زبان ترجمه شده است، واقعیتی که اولر را خوشحال و حتی متعجب می‌کند.

می‌گوید: «حدس می‌زنم که مواد مخدر برای مورخین اولویتی نداشته است. آدم دیوانه‌ای مثل من باید به این موضوع می‌پرداخت.» به هر حال دیوانه یا عاقل، او کار قابل توجهی کرده است. کتاب جذاب است و درعین حال متقاعد

<sup>۱</sup> در عنوان‌های انگلیسی این کتاب بازی زبانی و چند اشاره وجود دارد. «حمله‌ی ویرانگر» ترجمه‌ی The Total Rush است که به سخنرانی گوبلز در سال ۱۹۴۳ اشاره می‌کند. گوبلز در آن وقت برای حمله به انگلستان از عبارت Total war **استفاده کرده بود**. «مست و خراب» هم ترجمه‌ی **Blitzed** است و اشاره به استفاده از مخدرها توسط نازی‌ها دارد. حال آن که **blitz** به معنی «حمله‌ی برق‌آسا» است و وقتی هم **The Blitz** (معرفه و با حرف اول بزرگ) نوشته می‌شود عنوان **مجموعه‌ای از حملات هوایی آلمان به انگلستان در جنگ جهانی دوم** است. [م.]

کننده. **یان کرشا**، مورخ بریتانیایی، که شاید باصلاحیت‌ترین دانشمند در خصوص هیتلر و آلمان نازی است کتاب را «تحقیقی جدی» توصیف می‌کند.

الکساندر کرامر، دی‌جی اهل برلین و دوستِ اولر برای بار نخست او را با این موضوع آشنا کرد. اولر درباره‌ی او می‌گوید: «او مثل یک واسطه است که ما را به آن زمان وصل می‌کند. او یک کتابخانه‌ی بزرگ دارد و نسبت به انواع و اقسام موسیقی در دهه‌ی بیست شناخت دارد. یک شب به من گفت: "از نقش بزرگی که مواد مخدر در نازیسم داشت خبر داری؟" به او گفتم که نمی‌دانستم، اما به نظر درست می‌آید. همان وقت دانستم که موضوع کتاب بعدی‌ام می‌تواند همین مسئله باشد.»

او اول می‌خواست که جریان را در قالب یک رمان بنویسد، اما دفعه‌ی اولی که به آرشیوها مراجعه کرد نظرش کاملاً عوض شد. در میان آرشیوها، یادداشت‌های دکتر **تئودور مورل**، پزشک خصوصی هیتلر را پیدا کرد که در بیشتر تحقیقات قبلی درباره‌ی «پیشوا» یک شخصیت فرعی به شمار می‌آمد. «فهمیدم که قالب کنونی بهتر از قالب داستانی است.» در ماه‌های بعد با پشتیبانی مورخ بزرگ آلمانی و متخصص تاریخ رایش سوم، **هانس مامسن** - که به تازگی درگذشته است - اولر از این آرشیو به آن آرشیو می‌رفت و با دقت مواد اولیه‌ی کار را جمع‌آوری می‌کرد. حجم این مطالب بسیار زیاد بود و او از نیمی از این یافته‌ها اصلاً استفاده نکرد. از جای می‌جهد و می‌گوید: «به این نگاه کن.» وقتی که بر می‌گردد در دستش رونوشت نام‌های از **مارتین بورمان**، منشی خصوصی هیتلر است که در آن نوشته نظر به بدتر شدن حال هیتلر لازم است که «داروهای» که مورل برای شخص پیشوا تجویز می‌کند، کنترل شوند.

داستانی که اولر روایت می‌کند در دوره‌ی **جمهوری وایمار** آغاز می‌شود، هنگامی که صنایع دارویی آلمان در حال پیشرفت بود. این کشور بزرگ‌ترین صادرکننده‌ی مخدرهایی مانند مورفین و کوکائین بود و مواد مخدر در هر گوشه‌ای از خیابان در دسترس قرار داشت. در همین دوران بود که اطرافیان هیتلر می‌کوشیدند تا سیمای خدشه‌ناپذیری از او ترسیم کنند؛ کسی که بدون خستگی دوست دارد به جای همه‌ی مردم کار کند و اجازه نمی‌دهد که هیچ ماده‌ی سمی‌ای - حتی قهوه - به بدنش وارد شود.

یکی از متحدان هیتلر در سال ۱۹۳۵ درباره‌اش می‌گوید: «او سراسر نبوغ است و بدن. و این بدن را چنان ریاضت می‌دهد که مردمی مانند ما را می‌تواند شوکه می‌کند! مشروب نمی‌نوشد و عملاً تنها از سبزیجات تغذیه می‌کند و به زنان دست هم نمی‌زند.» بنا بر این عجیب نیست که هنگام قدرت پیدا کردن نازی‌ها در سال ۱۹۳۳ «سموم اغواگر» فوراً قدغن شدند. در سال‌های بعد هم دولت مصرف‌کنندگان مواد مخدر را با تزریق ماده‌ی سمی اعدام می‌کرد یا به اردوگاه‌های کار اجباری می‌فرستاد. همچنین کم‌کم استفاده از مواد مخدر با یهودی‌بودن پیوند یافت. اداره‌ی پاک‌سازی نژادی حزب نازی هم اعلام کرد که هر فرد یهودی ذاتاً وابسته به مواد مخدر است؛ و هر دوی اینها باید در آلمان ریشه‌کن شوند.

دکتر فریتز هاشیلد، شیمی‌دان و رئیس یک شرکت دارویی در برلین به نام تملر، با الهام از استفاده‌ی موفقیت‌آمیز آمفتامین آمریکایی، بنزدین، در بازی‌های المپیک ۱۹۳۶، دست به کار تولید داروی شگفت‌انگیز خود شد - و یک سال بعد اولین متیل‌آمفتامین آلمانی را به ثبت رساند. پرویتین - این مخدر به این نام شناخته می‌شد - ولوله‌ای به پا کرد. همه، از منشی‌ها گرفته تا هنرمندان و لوکوموتوران‌ها، آن را برای افزایش اعتماد به نفس و بالابردن میزان کارایی استفاده می‌کردند - اوایل برای تهیه‌ی این دارو نیازی به نسخه نبود. این دارو حتی به دنیای شیرینی‌جات هم راه پیدا کرده بود. به زنان توصیه می‌شد که روزانه دو یا سه تا از این قرص‌ها را بخورند تا کارهای خانه را در چشم به هم زدنی به انجام برسانند - مزیت دیگری که این قرص داشت این بود که با از بین بردن اشتها باعث کاهش وزن هم می‌شد. اولر پرویتین را «تجسم ناسیونال سوسیالیسم در یک قرص» می‌داند.

طبیعتاً مدت زیادی طول نکشید تا سربازان هم به این قرص‌ها متکی شدند. در همین کتاب، اولر نامه‌ای را از هاینریش بول، که بعداً جایزه‌ی ادبی نوبل را هم برد، چاپ می‌کند که از خط مقدم جبهه به والدینش نوشته و از آنها خواهش می‌کند که برایش پرویتین بفرستند؛ دارویی که تنها راه مقابله با دشمن بزرگ است: خواب. در برلین وظیفه‌ی دکتر اتو رانکه، رئیس سازمان فیزیولوژی عمومی و دفاعی، این بود که از فرسایش «ماشین‌های متحرک» ارتش نازی، یعنی سربازها، جلوگیری کند. او بعد از انجام چند آزمایش به این نتیجه رسید که پرویتین دارویی عالی برای سربازان خسته است. نه تنها خواب را غیر ضروری می‌کرد (رانکه که خودش هم به این دارو معتاد بود مشاهده کرد که با پرویتین می‌تواند تا پنجاه ساعت بدون احساس خستگی کار کند.) این دارو همچنین فرد را از هر قیدی آزاد و جنگیدن را آسان می‌کرد یا قدری از وحشتناکی‌اش می‌کاست.

در سال ۱۹۴۰، در همان حال که نقشه‌ی تصرف فرانسه از دل کوه‌های آردن آماده می‌شد، «فرمان مصرف داروی محرک» برای پزشکان ارتش نیز ارسال شد. به آنها توصیه شده بود که سربازان روزها یک قرص و شب‌ها دو قرص، با فاصله‌ی کمی از هم، بخورند و در صورت نیاز، دو الی سه ساعت بعد، یک یا دو قرص دیگر نیز بخورند. ارتش آلمان نازی، هم برای نیروی زمینی و هم برای نیروی هوایی سفارش تولید قرص‌های ۳۵ میلی‌گرمی را داد و کارخانه‌ی تملر تولید را بیشتر کرد. افرادی مانند هاینریش بول دیگر لازم نبود از والدین خود پرویتین بخواهند.

در نتیجه آیا بلیتس کریگ (حمله‌ی برق‌آسا) عمدتاً حاصل اتکای ارتش نازی به شیشه بود؟ اولر چقدر با این نظر موافق است؟ او لبخند می‌زند و می‌گوید: «خوب، مامسن همیشه به من می‌گفت که برای توضیح امور به یک علت بسنده نکن؛ اما اشغال فرانسه به واسطه‌ی مواد ممکن شد. اگر مواد در کار نبودند، تصرفی هم در کار نبود. وقتی هیتلر نقشه‌ی اشغال فرانسه از طریق کوه‌های آردن را شنید خیلی خوشش آمد. [متفقین در نواحی شمال بلژیک متراکم شده بودند.] اما ستاد عالی فرماندهی ارتش نازی گفت که امکان ندارد. ما باید شب را استراحت کنیم و متفقین عقب‌نشینی می‌کنند و ما در کوه‌ها گیر می‌افتیم. اما بعد از این بود که فرمان مصرف داروهای محرک صادر شد و آلمانی‌ها را قادر کرد که بتوانند سه روز و سه شب بیدار بمانند. رومل [که رهبری یکی از شاخه‌های زرهی را بر

عهده داشت] نشئه بود، فرماندهان همه‌ی آن تانک‌ها هم نشئه بودند و بدون این لشکر زرهی قطعاً آلمانی‌ها در جنگ پیروز نمی‌شدند.»

از آن به بعد این دارو در دست ستاد عالی فرماندهی تبدیل به سلاحی مؤثر شد، سلاحی که می‌شد آن را برای موقعیت‌های گوناگون به کار گرفت. مثلاً در سال‌های ۱۹۴۴ تا ۱۹۴۵، وقتی که روزبه‌روز آشکارتر می‌شد که پیروزی بر متفقین امری غیرممکن است، نیروی دریایی آلمان نوعی از **زیردریایی تک سرنشین** را به شکل جدیدی طراحی کرد؛ نکته‌ی خارق‌العاده هم این بود که این زیردریایی‌ها می‌توانستند تا دهانه‌ی رود **تیمز** بروند. از آنجایی که این زیردریایی‌ها در صورتی به درد می‌خوردند که راننده بتواند یک ضرب چند روز بیدار بماند، ستاد عالی فرماندهی ارتش چاره‌ای نداشت جز این که کار را بر روی تولید یک **آبر-داروی جدید** آغاز کند؛ یک آدامس کوکائین‌دار که از همه‌ی داروهایی که سربازهای آلمانی تا آن موقع خورده بودند قوی‌تر بود.

اولر به آرامی می‌گوید: «خیلی وحشتناک بود. حتی مامسن هم شوکه شده بود. تا پیش از آن چیزی راجع به آن نشنیده بود.» دریاوردان جوان با تسمه به داخل جعبه‌های فلزی بسته شدند و دیگر قادر به حرکت نبودند. از دنیای بیرون کاملاً جدا شده بودند و به تدریج که دارو اثر می‌کرد دچار حملات روانی می‌شدند و به دفعات راهشان را گم می‌کردند. این جا دیگر هفت روز بیدار ماندن بی‌معنی می‌شود. اولر می‌گوید: «توهم بود. واقعیت نبود. اما اگر داری با یک دشمن بزرگ‌تر از خودت می‌جنگی چاره‌ای نداری. باید یک جوری توان خودت را بیشتر کنی.»

در همین دوران، هیتلر هم در برلین نوعی از توهم را تجربه می‌کرد، به همراه تنها دوستش در جهان، پزشک شخصی فریه و دلواپس خود، دکتر مورل. زمانی که هیتلر درد روده داشت، مورل برای او موتافلور را تجویز کرد که یک پروبیوتیک بود و وقتی که شرایط بیمار - آدولف هیتلر - رو به بهبود گذاشت، بین آنها وابستگی متقابل به وجود آمد. آنها هر دو از دنیا جدا بودند. هیتلر به شکل روزافزونی به هیچ‌کس اعتماد نمی‌کرد جز پزشک خود؛ در عین حال هم مورل برای حفظ جایگاه خود تنها به پیشوا متکی بود.

وقتی در سال ۱۹۴۱ حال هیتلر رو به وخامت گذاشت تزریق ویتامین‌هایی که مورل رویشان حساب باز کرده بود دیگر اثر نمی‌کرد، پس رومل تصمیم گرفت که برود سراغ چیزهای قوی‌تر. اول مقداری هورمون‌های حیوانی را به این بدنام‌ترین گیاه‌خوار جهان تزریق کرد و سپس یک سری کامل از داروهای قوی‌تر را تا این که دست آخر از آن «داروی جادویی» به او داد دارویی که امروزه به **اکسی‌کدون** معروف است. یک مخدر ویژه که هم خانواده و نزدیک هروئین است و مشخصه‌ی اصلی آن هم توانایی ایجاد سرخوشی در بیمار است. اندکی بعد، هیتلر چند بار در روز این دارو را تزریق می‌کرد. در نهایت، او تزریق دارو را با دو نوبت مصرف کوکائین قوی همراه کرد. تزریق کوکائین در اصل برای مشکل گوش هیتلر تجویز شده بود که پس از انفجار در **آشیانه‌ی گرگ** (مقر هیتلر در جبهه‌ی شرقی مناطق جنگی) پیش آمده بود.

آیا مورل عمداً هیتلر را به یک معتاد تبدیل کرد؟ یا خیلی ساده در برابر پیشوا، که فردی مستعد اعتیاد بود، یارای ایستادگی نداشت؟ اولر می‌گوید: «فکر نمی‌کنم که عمدی بوده باشد. اما هیتلر به او اعتماد کرد. وقتی که همه‌ی اطرافیان هیتلر در سال ۱۹۴۴ اقدام به حذف مورل کردند هیتلر از او حمایت کرد - چرا که می‌دانست اگر بنا به رفتن مورل باشد کار او [هیتلر] دیگر تمام خواهد شد. خیلی خوب با هم کنار آمده بودند. مورل عاشق تزریق کردن بود و هیتلر هم دوست داشت که به او تزریق شود. هیتلر به خاطر معده‌ی ضعیفش علاقه‌ای به قرص نداشت در ضمن او تأثیر فوری داروها را می‌خواست. او از لحاظ زمانی تحت فشار بود. فکر می‌کرد که قرار است زود بمیرد.» هیتلر چه وقتی فهمید که معتاد شده است؟ «خیلی دیر. فردی نقل می‌کند که هیتلر خطاب به مورل گفت: تو داشتی تمام این مدت به من مخدر تزریق می‌کردی. اما آنها معمولاً در مورد این موضوع غیرمستقیم صحبت می‌کردند. هیتلر دوست نداشت که در مورد یوکودال یا اکسی‌کدون صحبت کند. شاید تلاش داشت تا در ذهنش در برابر آن سدی درست کند. مولر هم مثل هر پخش‌کننده‌ی موادی هیچ‌وقت نمی‌گفت که بله شما دیگر معتاد هستید و من هم مقداری مواد آورده‌ام که مصرف کنید.» پس حرف‌های او بیشتر از منظر سلامتی بود تا اعتیاد؟ «بله، دقیقاً.»

از دید ناظران تأثیر این مواد دست کمی از معجزه نداشت. یک لحظه پیشوا چنان وضعی داشت که نمی‌توانست روی پایش بایستد؛ لحظه‌ای بعد که داروها اثر می‌کردند، بی‌وقفه بر سر موسولینی فریاد می‌کشید. آه، بله؛ موسولینی. کتاب در ایتالیا با یک فصل اضافه چاپ خواهد شد. «فهمیدم که موسولینی هم بیمار مورل بود. بعد از این که آلمان‌ها او را به عنوان رهبر دست‌نشانده‌ی خود در ایتالیا منصوب کردند به او فرمان دادند که تحت نظر پزشک باشد.» اولر دوباره از جایش می‌جهد و با سندی در دست بر می‌گردد. «شواهد کافی برای این که بگوییم او معتاد بوده وجود ندارد. اما به او هم همان داروهای هیتلر را می‌دادند. هر هفته یک گزارش پزشکی داده می‌شد.» انگشتش را روی طول خطوط تایپی جلو می‌برد و در عین حال متن را برای من ترجمه می‌کند. «حالش بهتر شده است و دوباره تنیس بازی می‌کند، تورم کبدش در حالت عادی است... انگار که اسب مسابقه‌ای است.»

بحران داشت به سراغ هیتلر می‌آمد. وقتی که کارخانه‌های داروسازی‌ای که پروتین و یوکودال را تولید می‌کردند توسط متفقین بمباران شدند، ذخیره‌ی داروهای مورد علاقه‌ی هیتلر رو به اتمام گذاشت و در فوریه‌ی سال ۱۹۴۵ او در حال ترک مواد مخدر بود. اولر می‌گوید: «همه حال ناخوش هیتلر را در آن روزهای آخر توصیف می‌کنند. اما هیچ توضیح شفافی برای آن ارائه نشده است. گفته شده که او با پارکینسون دست‌وپنجه نرم می‌کرده است. اگرچه برای من واضح است که مشکل اصلی او ترک مواد مخدر بود.» لبخندی می‌زند. «بله، باید وحشتناک بوده باشد. او داشته در یک جنگ جهانی شکست می‌خورده و مواد هم به بدنش نمی‌رسیده است.»

مکشی می‌کند و می‌گوید: «تصور می‌شود که نازیسم سازمان‌یافته بود در حالی که یک آشفتگی کامل بود. فکر می‌کنم که کار کردن روی این کتاب به من کمک کرد که حداقل متوجه این موضوع بشوم. شیشه مردم را داخل سیستم نگه می‌داشت بدون این که مجبورشان کند که به آن فکر کنند.» او امیدوار است که نسل جوان آلمان کتابش را بخواند، نسلی که ترجیح می‌دهد به آینده نگاه کند تا این که بخواد در گذشته بماند. «بره‌ی زمانی بسیار خطیری است. من

از این حمله به خارجی‌ها بیزارم، اما خوب دولت ما دارد همین کار را در عراق و سایر جاها می‌کند. دموکراسی‌های ما در این دنیای جهانی شده خوب عمل نکرده‌اند.»

برگردان و خلاصه: شهاب بیضایی

---

ریچل کوک از نویسندگان روزنامه‌ی گاردین است. آنچه خواندید برگردان متن زیر است:

Rachel Cooke, '[High Hitler: how Nazi drug abuse steered the course of history](#)', *Guardian*, 25 September 2016

